

حکومت و عشایر در دوران قاجار*

عزیز کیاوند

آمده از رابطه حکومت و عشایر حکایت از آن دارد که رفتار سیاسی حکام و عوامل سلاطین قاجار بر محور این دو واقعیت متضاد می‌چرخیده است. در دوران قاجار نیز مانند ادوار دیگر تاریخ ایران، عشایر دو ویژگی داشته‌اند: هر دوی آنها برای حکومت هم اهمیت داشته‌اند و هم منشاء خطر بوده‌اند.

اول: جماعت‌های عشایری به طور طبیعی جماعت‌های سازمان یافته‌ای بوده‌اند.

چنانکه می‌دانیم، دست کم در سطح طایفه و واحدهای اجتماعی پایین تر از آن، سازمان اجتماعی بر پایه خویشاوندی شکل می‌گیرد.

دوم: مردمان عشایری بنا به سنت و ضرورت‌های محیط زندگی خویش ابزار و مهارت جنگی داشته‌اند و بنابراین نیروی رزمی کشور به حساب می‌آمده‌اند. نیروهای عشایری در حقیقت نیروهای شبه نظامی بوده‌اند، همان چیزی که امروز میلیشیا^۷ نامیده می‌شود؛ نوعی میلیشیا سنتی. این نیروها برای سلاطین و دستگاه حکومت وقت هم مایه تهدید بوده‌اند و هم

طایفه‌ها و جماعت‌های عشایری ایران از دیرباز تا آغاز قرن کنونی هجری خورشیدی با حکومت را در دست داشته‌اند^۱ یا شریک و حامی حکومت بوده‌اند^۲ و یا مدعی و رقیب آن بوده‌اند^۳ و یا به انگیزه مقاومت در برابر ظلم و زورگویی و باج‌خواهی حکومتها در حالت جنگ و ستیز با آن قرار داشته‌اند.^۴

به طور کلی می‌توان گفت که در سراسر تاریخ ایران، تا آغاز این قرن، عشایر یا بازوی نظامی حکومت بوده‌اند و یا در حال برخورد و معارضة با آن. این امر برای شناخت تاریخ اجتماعی ما از چنان اهمیت برخوردار است که برای هر يك از دوره‌های تاریخ ایران پژوهشهای عمیق و وسیع می‌طلبند...^۵

دوران قاجار

در دوره قاجار نیز مانند دوره‌های پیش از آن، دیدگاه^۶ حکومت نسبت به جامعه عشایری ایران بر دو پایه بیم و امید قرار داشته است. همه اطلاعات و شواهد به دست

* برگرفته شده از کتاب «حکومت، سیاست و عشایر»، انتشارات عشایری، تهران ۱۳۸۶

می‌نامیده‌اند و نیروهای عشایر در زمان جنگ توسط ایلخانها، خانها و ایلگها بسیج می‌شده و در اختیار حکومت قرار می‌گرفته‌اند. بخشی از آنان سوار و بخشی دیگر پیاده بوده‌اند. اسب، سلاح و یراق شخصی خود را همراه می‌آورده‌اند و «سورسات چیان پادشاهی و ظیفه داشتند خوراک آنها را در اختیارشان قرار دهند». ۱۰ طبق این تحقیق ۳۶ درصد نیروی عشایری مذکور را الرها تشکیل می‌داده‌اند.

می‌توان حدس زد که امر بسیج مردان جنگی عشایری و اعزام آنها برای پیوستن به سپاه شاه کار دشواری بوده است که کسی یا سازمانی باید آن را انجام می‌داده است. ایفای این نقش بر عهده خان و سردار و بگ و بیگلربیگی و مانند آن بوده است. خان مهمترین و متشخصترین عنوان اجتماعی در مناطق عشایری در دوران قاجار است.

خان و سابقه و ریشه تاریخی آن

خان در عصر قاجار نهاد سیاسی و اجتماعی مهمی است. به همین جهت تحلیل فرهنگی آن ضرورت دارد. خان نهاد اجتماعی و ارداتی است که با قوم وحشی و بیابانگرد مغول که زندگی ایلی خاص خود را داشتند به ایران آمده است و به صورت بخشی از فرهنگ قوم

○ طایفه‌ها و گروه‌های عشیره‌ای ایران، از دیرباز تا آغاز سده کنونی هجری خورشیدی، یا حکومت را در دست داشته‌اند، یا شریک و پشتیبان حکومت بوده‌اند، یا مدعی و رقیب آن، یا به انگیزه ایستادگی در برابر ستم و زورگویی و باج‌خواهی حکومتها، در جنگ و ستیز با آن. بر سرهم، می‌توان گفت که در سراسر تاریخ ایران تا آغاز این سده، عشایر یا بازوی نظامی حکومت بوده‌اند، یا در ستیز و کشمکش با آن.

تکیه‌گاه قدرت آن. صفویه را نیروهای عشایری افغان به سردستگی طایفه غلزایی یا قلدجایی برانداختند.^۸ افغانان توسط نیروهای عشایری نادرقلی (بعداً نادرشاه) افشار تارومار شدند. کریمخان در رأس نیروهای عشایری خویش بر نیروهای عشایری رقیبان یعنی نیروهای محمدحسن خان قاجار و آزادخان افغان چیره شد و بالاخره آقا محمد خان با بسیج ایل قاجار و جلب کمک و همکاری نیروهای عشایری دیگر بر لطفعلی خان زند و دیگر مدعیان سلطنت پیروز شد و سلسله قاجار را تأسیس کرد. اما عشایر بدان سبب مایه امید حکومت بوده‌اند که ذخیره نیروی نظامی کشور به‌شمار می‌آمده‌اند. حکومت‌ها، هنگام رویارویی با تهدید خارجی با بسیج نیروهای عشایری برای خود سپر دفاعی می‌ساختند.

سیاست عشایری قاجار بر پایه ملاحظات زیر پی‌ریزی می‌شده است:

الف- استفاده از نیروهای رزمی مردان عشایری به صورت بیگاری و تقریباً رایگان؛

ب- افزایش درآمد خزانه شاهی از طریق اخذ مالیات از مردم عشایری؛

ج- ایجاد حفاظ دفاعی در مرزها؛
د- کنترل قدرت جماعت‌های ایلی از طریق ایجاد نفاق و اختلاف و دو دستگی بین آنها؛

ه- کوچ دادن عشایر از منطقه‌ای به منطقه دیگر به

دلایل مختلف از جمله دلایل زیر:

- ۱) تحدید قدرت يك ایل یا طایفه،
- ۲) رفع خطر و تراحم يك جماعت عشایری نسبت به آبادیهای اسکان یافته همجوار آن،
- ۳) ایجاد سد دفاعی در برابر تهاجمات و غارتگریهای مرسوم که در برخی از نواحی وجود داشته است،
- ۴) تنبیه سیاسی.

بنابه تحقیقی که اخیراً به عمل آمده،^۹ سپاه ایران در پایان دوران صفویه ۱۸۰ هزار نفر بوده است که ۱۱۰ هزار سپاهی آن از نیروهای عشایر تأمین می‌شده است. نیروهای عشایری را «عسکر ایلاتی»

○ در دوران فرمانروایی قاجار، همچون گذشته، دیدگاه حکومت نسبت به جامعهٔ عشایری ایران، دو پایهٔ بیم و امید داشته و رفتار سیاسی فرمانروایان و کارگزاران دولت بر محور این دو واقعیت ناهم‌ساز می‌چرخیده است. در این دوران نیز مانند دیگر دورانها، عشایر دو ویژگی داشته‌اند: هم برای حکومت سودمند بوده‌اند، و هم مایهٔ خطر.

غالب اشاعه یافته است؛ چنان‌که عنوان شیخ نیز با تازیان به ایران آمده است. پیش از آن در پارس که مرکز حکومت و تمدن سیاسی ایران بوده است عنوان بزرگان طایفه‌ها کی^{۱۱} بوده است. در کی‌قباد و کی‌کاوس و کی‌خسرو، کی جزئی از اسم نیست بلکه پیشوندی است که نمایانگر عنوان اجتماعی آنها است.^{۱۲} این عنوان هنوز هم در زاگرس میانی، در کوه-گیلویه حفظ شده است. نامهایی چون کی‌لهراس^{۱۳} و کی‌اردشیر و کی‌عطا هنوز هم در میان بوی‌ر احمدها و طایفه‌های دیگر آن دیار دیده می‌شود.

بزرگان طایفه‌ها را در بلوچستان سردار می‌گفته‌اند که منشاء تاریخی آن تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، مطالعه نشده است. بلوچستان در گوشهٔ ایران قرار داشته است و به علاوه نه ثروت انباشته‌ای داشته است و نه چراگاههای غنی و سرسبزی، به همین سبب مهاجمان شرق و غرب دنیای کهن انگیزه‌ای برای تاختن به آنجا نداشته‌اند. اما طوفان سیاسی که در مرکز ایران برپا شده است سرانجام با شدت کمتری بر آنها هم وزیده است. پس بزرگان بلوچ پیشوند «سردار» را در جلو نام خود نگه داشته‌اند و پسوند «خان» را بر آن افزوده‌اند که نتیجه چنین چیزی شده است. سردار علم‌خان. به هر حال خان تغییر یافتهٔ خاقان و قآن و خآن است که تمام آنها یک معنی دارند. گویا قآن به مرور زمان خآن شده و بعدها خآن به خان تبدیل شده است.^{۱۴}

مغولان به رهبری چنگیز خان در آغاز قرن هفتم هجری به ایران تاختند و بر اثر تشستت سیاسی و فرهنگی و ضعف نظامی جامعهٔ ایرانی، که خود حاصل حوادث قرنهای گذشته بود، بعد از کشتار عظیم مردم و ایرانی وسیع شهرها و آبادیها بر آن مسلط شدند. آنگاه عنوان اجتماعی قبایله‌ای آنها در سرزمین ایران رواج یافت و ثابت شد که «قوم مغلوب همواره شیفتهٔ تقلید از شعایر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات و رسوم ملت غالب است، زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مسخر خود می‌سازد حاصل می‌شود و منشاء این اعتقاد، یار سوخ بزرگداشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و یا بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمانبری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می‌شود؛ به جای آنکه این اطاعت را معلول غلبهٔ آن قوم بداند آنرا به کمال و برتری آنان نسبت می‌دهد و هرگاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی ادامه یابد، سرانجام به اعتقادی مبدل می‌شود. پس در اکتساب کلیهٔ آداب و شعور قوم غالب می‌کوشد و به آنان تشبیه می‌جوید...»^{۱۵}

البته نظریهٔ ابن خلدون در مورد ایران و مغول به طور مطلق صادق نیست. مغولان پاره‌یی از رفتارهای فرهنگی خود را در ایران اشاعه داده‌اند اما فرهنگ بدوی آنها سرانجام در فرهنگ پیشرفته‌تر ایران مستحیل شده است.^{۱۶}

یکی از نهادهای اجتماعی مغولان که در ایران رواج یافته است همین نهاد خانی است. اما نظریه‌ای که در اینجا می‌خواهم مطرح نمایم بیشتر از اینست. تغییر عنوان، مثلاً عنوان «کی» به «خان» تنها یک تغییر لغوی نبوده بلکه این امر با تغییر نقش و رفتار همراه بوده است.

«کی» پارسی، به هر حال تافته‌ای از بافتهٔ خود مردم بوده است و طبعاً تا جایی خود را حامی و مدافع حقوق آنان می‌دانسته است اما «خان» آنگاه که در ایلغار مغول به ایران آمد تافتهٔ جدا بافته‌ای و از عمال و کارگزاران ایلخان بود که مردم سرزمینهای تسخیر شده را به نفع حکومت قاهر می‌دوشید. این خانهای وطنی که عنوان

و همیشه آماده خدمت بوده‌اند و آنها را «عمله و نوکرباب» می‌گفته‌اند.

این نیروی مسلح که در حقیقت نیروی انتظامی خان را تشکیل می‌داده برای ارباب و سرکوب هر نوع مخالفتی در درون جماعت‌های عشایری به کار می‌رفته است. این بدان معناست که مردم عادی عشایر در شرایط سیاسی و اجتماعی دوره قاجار نمی‌توانسته‌اند که جز به ساز خان برقصند. بنابراین اتهاماتی چون تجاوز و غارتگری که به خطا در پرونده مردمان ساده عشایری ثبت شده است باید به پرونده خانها برگردد.

«خان» تحفه فرهنگ انیران است^{۱۷}

در نخستین مراحل تکوین تمدنها و فرهنگهای بشری، در این منطقه از جهان یعنی در غرب آسیا، دو نوع فرهنگ سازنده و آبادگر و مخرب و ویرانگر در کنار هم پدید آمده‌اند. ارزشهای فرهنگ ایران ساختن و آباد کردن و نیز زندگی را ارج نهادن بوده است.^{۱۸} آباد کردن زمین، فشاندن بندر، نشانندن نهال و پرورش دام

○ «خان» در دوران قاجار، نهاد سیاسی و اجتماعی مهمی بوده است: نهادی وارداتی که با قوم وحشی و بیابانگرد مغول به ایران راه یافته و به گونه بخشی از فرهنگ قوم غالب، گسترش یافته بود؛ همچنان که عنوان «شیخ» با تازیان به ایران آمده بود. پیش از آن، در پارس، مرکز حکومت و تمدن سیاسی ایران، عنوان بزرگان طایفه‌ها «کی» بوده است. در کی قباد و کی کاوس و کی خسرو، کی بخشی از اسم نیست، بلکه پیشوندی است نشان‌دهنده جایگاه اجتماعی. دگرگونی عنوان از «کی» به «خان»، تنها یک دگرگونی لغوی نبوده، بلکه با دگرگونی نقش و رفتار همراه بوده است.

خانهای مغول را بر خود نهاده بوده‌اند باید، چنان که ابن خلدون نیز گفته است، از رفتار آنها هم تقلید کرده باشند و غالباً تقلید هم می‌کرده‌اند.

به هر حال در دورانی که مورد نظر ما است یعنی دوران حکومت قجرها یا قاجار، خان حلقه ارتباط حکومت با توده‌های مردم و جماعت‌های عشایری است. اوست که از بین طایفه‌های ایل مردان جنگی سوار و پیاده بسیج می‌کند تا در زمان جنگ به سپاه شاه بپیوندند. و هم اوست که مالیات ایل یا منطقه ایلی را از دولت کنترات می‌کند و آنگاه در وصول آن از مردم به دلخواه خویش عمل می‌کند.

همه شواهد و قرائن مکتوب و داستانهایی نامکتوب حکایت از این دارند که اگر ایل «بنیچه» یعنی مالیات خود را می‌پرداخت و به هنگام ضرورت اسب و نفر به اردوی شاهی می‌فرستاد و به حکومت مرکزی مطیع و وفادار می‌ماند، حکومت هیچ علاقه‌ای به تحولات درونی و به ویژه تحولات اقتصادی آن نشان نمی‌داد و به خیر و شر مردم کاری نداشت. از رویدادهای مرتبط با مناسبات حکومت و مردم حکایت‌هایی باقی مانده است اما در این حکایتها هیچ اشاره‌ای به رشد و توسعه و تحول اجتماعی و اقتصادی و بهبود زندگی مردم و ارتقای سطح فکر و فرهنگ آنها نیست؛ و این مقارن همان دورانی است که آدام اسمیت از «ماهیت ثروت ملل» سخن می‌گفته و درباره راههای کسب ثروت ملی و افزایش آن می‌اندیشیده است و یا ژان ژاک روسو قرارداد اجتماعی خود را منتشر می‌ساخته و ولتر می‌نوشته است تا از آزادی انسان دفاع نماید.

باری خانها از نظر عمل و ایفای نقش، بیشتر از نوع حکومت بوده‌اند تا از نوع مردم. چون اینان با شهرها و جماعت‌های شهری در ارتباط بوده‌اند تصور کاذبی از رفتار جماعت‌های عشایری و از عامه و توده‌های مردم بی‌آلایش ایلی در ذهن شهریان و از جمله در ذهن اکثر باسوادان و «روشنفکران» و دیوانسالاران به وجود آورده‌اند که بعدها منشاء پیشداوریها و در نتیجه موضع‌گیریهای خطایی در برابر این انسانهای شریف و زحمتکش شده است. خانها در مناطقی مانند بختیاری و کوه گیلویه و فارس سوارانی داشته‌اند که تحت سلاح

ایران ویرانگر است. فردوسی در داستان عمیق و عبرت آموز ضحاک در حقیقت از رفتار و فرهنگ ایران سخن می گوید

«بدین بود بنیاد ضحاک شوم
جهان شد مراورای یکی مهره موم
ندانست خود جز بد آموختن
جز از غارت و کشتن و سوختن»

ماحصل کلام اینکه کشتن و بستن و چاییدن، برخلاف آنچه پاره‌یی تصور می کنند، خصلتی عشایری نیست؛ ریشه آن در فرهنگ ایران است.^{۱۹}

آقا محمدخان، نماینده فرهنگ ایران

آقا محمدخان و فتحعلیشاه به جای کورش کبیر^{۲۰} نشسته بودند و خود را شاه ایران نیز می نامیدند اما در عمل سیاسی، ایلخانانی بیش نبودند. ایلخان تصوری از حکومت ملی و دولت ملی و حقوق مردم و تکلیف دولت در برابر مردم ندارد. همینکه خانهای دیگر را به اطاعت در آورد و دیگر مدعیان منصب ایلخانی را با بی رحمی برانداخت و بر ایلهای دیگر باج و خراج بست، آرزوهای خود را بر آورده و هدفهای خویش را تحقق یافته می یابد. رفتار سیاسی همه شاهان قاجار تقریباً از چنین دید و بینش و ذهنیتی حکایت می کند. آقا محمدخان نه تنها مردانی چون لطفعلی خان زند را با بی رحمی و ناجوانمردی به قتل می رساند بلکه برادر خود جعفرقلی خان را که از آغاز کار در کنار او بوده و در راه به قدرت رسیدنش جانفشانیها کرده بوده است با توطئه ای پس نامردانه از نعمت حیات محروم می کند.

ترازوی را از امینه پاکروان بشنویم:^{۲۱}

«از میان برادران آغا محمدخان تنها جعفرقلیخان بود که هیچ گاه تا آن زمان کوچکترین بهانه ای برای بدگمان شدن به دست او نداده بود. او که در گذشته یار تبعیدگاه شیراز، محرم راز و گواه برادر مهتر بود، وی را چون پدر خویش می شمرد و هرگز ترك حرمتش نمی کرد. جعفرقلیخان بی دریغ در ایام دشوار برای هدف مشترك، برای زندگی قوم قاجار تلاش کرده بود و آن زمان که کفه ترازوی اقبال به طور قطع به سوی

نوعی عبادت و موجب تقرب به خدا بوده است. ایرانیان به سائقه همین اندیشه از پیشگامان انقلاب کشاورزی در جهان بوده اند. کاریز یا قنات را ابداع کرده اند که نسبت به زمان خود نوآوری پیچیده و پیشرفته ای بوده است؛ نوآوری جالبی که آبهای زیرزمین را به کمک نیروی ثقل بر سطح آن جاری می سازد تا زمینهای تشنه سیراب شوند و کشتزارها و باغهای پر بار پدید آیند.

آنگاه که ایرانیان با چند مرحله کوچ بزرگ خود به سرزمین جدید آمدند برای ادامه زندگی خویش راهی جز ساختن و آباد کردن و پروریدن نداشتند، چه آنها به سرزمینی آمده بودند که ظرفیت و استعداد آباد شدن داشت و لازمه آباد کردن نیز کار کردن بود. از طرفی در این سرزمین آبادیهای توسعه یافته و ثروتهای انباشته شده ای نبود که از راه غارت به گنج بی رنج برسند. بنابراین آنان در واکنشی طبیعی به شرایط محیط زندگی خویش به مردمانی کوشنده و آبادگر تبدیل شدند. اما اقوامی که شاید از هزار سال بعد به سرزمین ایران تاختند بنا به سنتهای زندگی خود و تحت تأثیر سرزمین آباد شده و پر جمعیتی که تسخیر کرده بودند از بهبود شرایط زندگی و ارتقای سطح معیشت خویش تلقی دیگری داشتند: تصرف زمینهای آباد شده، چراگاههای سرسبز و چپاول دارایی جوامع ثروتمندتر. اینان رفتار و فرهنگی ویرانگر داشتند. ضحاک نمونه و نماد (سمبل)

○ در نخستین مراحل تکوین تمدن‌ها و

فرهنگهای بشری، در این بخش از جهان یعنی در آسیای باختری، دو گونه فرهنگ سازنده و آبادگر و سوزاننده و ویرانگر در کنار هم پدید آمدند. ویژگی ارزشمند فرهنگ ایرانی، ساختن و آباد کردن و نیز زندگی رارج نهادن بوده است. آباد کردن زمین، فشاندن تخم، نشانندن نهال و پرورش دام، گونه ای عبادت و مایه نزدیکی به پروردگار شناخته می شده است.

○ آقا محمدخان و فتحعلی شاه به جای کورش بزرگ نشسته بودند و خود را شاه ایران می خواندند، ولی در رفتار سیاسی، ایلخانانی بیش نبودند. ایلخان در اندیشه حکومت ملّی و دولت ملّی و حقوق شهروندان و تکلیف دولت در برابر آنان نیست؛ همینکه خانهای دیگر را به فرمانبری وادارد و دیگر مدعیان ایلخانی را با سنگدلی براندازد و بر دیگر ایلها باج و خراج ببندد، هدفها و آرزوهای خود را بر آورده شده یافته است. رفتار سیاسی همه شاهان قجر، کمابیش نشان دهنده چنین دید و بینشی است.

انهدام زندگی آرام نمی گرفت. به برادر پیغام داد که نظر خود را تغییر داده و او را به حکومت اصفهان می فرستد. گویا جعفر قلیخان از نیت پلید شاه قاجار بویی برده بوده است که اشتیاقی از خود نشان نداده است. اما آقا محمدخان مکار مادر جعفر قلیخان را می فریبد و به نزد فرزندش می فرستد تا اطمینان او را جلب کند. و از این طریق به او پیغام می دهد که پیش از عزیمت به اصفهان یک روز در تهران بماند و نظرات خصوصی شاه قاجار را بشنود. بقیه داستان را به روایت امینه پاکروان بشنویم: دیدار در عمارت مخصوص شاه انجام گرفت و برای پذیرایی برادر همه وسایل غدر و فریب را که از دستش برمی آمد به کار برد و بی آنکه خود را کوچک کند ابراز تأسف کرد که چرا کاری کرده که به نظر بی انصافانه آمده است.

سپس درباره جزئیات ماموریتی که به جعفر قلیخان می سپرد چنان به دقت سخن گفت که آخرین بدگمانیهای برادر کهنتر از میان رفت. پس از خوردن شامی که رنگین تر از معمول آن دربار بود، دو برادر

ایشان سیر کرده بود، با آنکه حق داشت هیچ گاه خویشتن را پر توقع نشان نداده بود.

جعفر قلی خان بعد از تاجگذاری آقا محمدخان که اکنون «سلطان قاجار و شهریار کامکار»^{۲۲} شده است، برای اولین بار چیزی از برادر می خواهد که در برابر زحمتهای و کوششها و جنگها و لشکرشکنیها و مرارتهای گذشته او در راه به قدرت رسیدن «خواجۀ تاجدار» بسی ناچیز بوده است: حکومت اصفهان را. اما آقا محمدخان پاسخ درستی به او نمی دهد.

می گویند دلقکی به نام لوطی صالح که در زمان وکیل (کریمخان زند) در خیمه و خرگاه او به سر می برده است، بعد از سقوط خاندان زند به نزد آقا محمدخان، که هنگام اقامتش در شیراز برایش خبر چینی می کرده است، می شتابد و چون متاع خود را پیش خواجۀ ناشاد بی مشتری می یابد به جعفر قلیخان روی می آورد و با او الفتی به هم می زند و در مجالس و مهمانیهای او به کار دلقکی خود ادامه می دهد. گویا شبی که در مجلس جعفر قلیخان باده به افراط نوشیده بوده اند، لوطی صالح شاه قاجار (آقا محمدخان) را موضوع سخنان دلقک مآبانه خود قرار می دهد و جعفر قلیخان، شاید در عالم مستی و بی خبری، او را از این کار ناپسند باز نمی دارد. جاسوسان خبر را به آقا محمدخان می رسانند و آتش کینه او را می افروزند.

شاه قاجار چندی بعد جعفر قلیخان را به عنوان حاکم بخشی از مازندران به آنجا می فرستد که البته پست بی اهمیتی بوده است. امینه پاکروان گمان می برد که آقا محمدخان برادر را برای این به این ماموریت بی مقدار فرستاده است که او از انجام آن سر باز زند و یا در آنجا از روی رنجش از وی حرکتی سر بزند که بهانه موجهی برای نابودیش به دست بدهد. «برادر نامراد و فریب خورده، رنجیده تر از همیشه به کناره خزر رفت. اما اگر شاه انتظار داشت که از وی حرکتی سر بزند یا دست کم سخنی بر زبان آورد که بر گه ای از سرکشی به دست بدهد تا او برای اقدام نهایی بهانه پیدا کند سخت اشتباه می کرد. جعفر قلیخان مهر خاموشی جانگزایی بر لب زد.» اما محصول فرهنگ انیران جز باریختن خون و

○ از دید اجتماعی و فرهنگی، کریمخان زند که طایفه‌اش از تبار کردان ایران بوده‌اند، درست در قطب مخالف آقامحمدخان قاجار جای می‌گیرد. هر يك از آنان نماینده فرهنگ ویژه‌ای است: فرهنگ ایرانی و فرهنگ انیرانی. فرهنگ ایرانی درونمایه‌ای نیرومند از جوانمردی و بزرگ‌منشی و مروّت دارد و گرایش آن به سازندگی و آبادانی است؛ فرهنگ انیرانی مایه‌هایی از کشتار و غارت و ویرانگری و پلیدی با خود دارد.

برای آن شب از هم جدا شدند... فردای آن روز با نزدیک شدن ساعت فراق، شاه به برادر خود گفت: «شما هنوز آذین بندی تازه‌ای را که من در کاخ کرده‌ام ندیده‌اید. اگر بخواهید فتحعلی خان همه را نشان تان خواهد داد، گردش در کاخ آغاز شد. چند افسر آنان را همراهی می‌کردند. در آن هنگام که همه چیز در نور زیبای بامدادی غرق شده بود، و دوران سخت جنگ به سر آمده بود، این کاخ نو و آن بناها برای يك سرباز، جلوگاه ثروت و امید بود. هیچ‌گاه قلب جعفرقلیخان به سان آن لحظه، خالی از بدگمانی نشده بود و به همین سبب پی نبرد که به هنگام عبور از زیر دالانی، فتحعلی خان، برادرزاده‌اش، کمی عقب مانده است. در همان لحظه دو نفر خود را به روی او افکندند و خفه‌اش کردند...»^{۲۳}

کریم خان پرورده فرهنگ ایران

از نظر اجتماعی و فرهنگی، کریم خان مردی از قشر متوسط طایفه زند، درست در قطب مخالف آقامحمدخان جای می‌گیرد. می‌توان تصور کرد که طایفه زند که از تبار کردان ایرانند در حفاظ و پناهگاه طبیعی کوهستانهای صعب‌العبور زاگرس سنتها و

ارزشهای ایرانی خود را تا حد زیادی حفظ کرده باشند. پس از فاجعه قتل نادرشاه، چهار سر کرده عشایری برای پر کردن جای خالی او می‌کوشیدند. محمدحسن خان قاجار رئیس تیره اشاقه باش ایل قاجار که پیش از آن به صورت یاغی و متواری در بین ترکمنهای یموت می‌زیست، علیمردان خان بختیاری که نیرویی از عشایر بختیاری در اختیار داشت. آزادخان افغان که حاکم آذربایجان بود و شماری از عشایر افغان را همراه داشت و بالاخره کریم خان که رهبری شاخه‌ای از طایفه زند را داشت. علیمردان خان خیلی زود از صحنه خارج شد. آزادخان در چند نبرد کریم خان را شکست داد اما کریم خان پایدار ماند و به فارس رفت و آزادخان با سپاهی بزرگ او را دنبال کرد. کریم خان و متحد محلی او، محمدعلی خان خشتی، در تنگه‌ای نزدیک روستای خشت کمین و با استفاده از تاکتیک غافلگیری آزادخان و سپاهش را تارومار کردند. آزادخان به سوی آذربایجان عقب می‌نشیند اما در آنجا از محمدحسن خان قاجار شکست می‌خورد و به بغداد می‌گریزد. آزادخان بعدها در سال ۱۱۴۰ (۱۷۶۱ میلادی) به حضور کریم خان می‌رسد و از اعمال و دشمنیهای گذشته خویش پوزش می‌طلبد. کریم خان دشمن خطرناک گذشته خود را می‌بخشد و برایش اسب و خدمتکار و مقرری تعیین می‌کند تا به زندگی آبرومندی ادامه دهد.

به این ترتیب محمدحسن خان قاجار نیرومندترین و خطرناک‌ترین دشمن کریم خان در صحنه باقی می‌ماند. خان قاجار در چند نبرد نیروهای کریم خان را در هم می‌شکند و شیراز را، در حالی که کریم خان در آن حصاری شده بوده است، محاصره می‌کند. اما بعد از چند ماه به دلایلی که جزئیات آن در کتابهای تاریخ آمده است، مجبور به عقب‌نشینی می‌شود و تقریباً در حال هزیمت در جنگلهای مازندران به دست دشمنان و رقبای خود از تیره یوخاری باش کشته می‌شود. سر او را از تن جدا می‌کنند و برای کریم خان، که در تهران اردو زده بوده است، می‌آورند. اکنون برای مقایسه دو فرهنگ به نقطه مناسبی رسیده‌ایم:

مقایسه دو فرهنگ ایران و انیران

آقا محمد خان (از انیران)	کریم خان زند (از ایران)
<p>۱- وقتی لطفعلی خان زند، نوۀ کریم خان را مجروح و نیمه جان نزد آقا محمد خان می‌برد دستور می‌دهد او را شکنجه دهند و شنیع‌ترین اعمال غیر انسانی و غیر اخلاقی را نسبت به او اعمال نمایند.</p> <p>۲- آقا محمد خان که به پادشاهی می‌رسد دستور می‌دهد تا جسد کریم خان را از شیراز به تهران بیاورند و در زیر پله‌های قصر او به خاک بسپارند تا هر روز لگد مال شود.</p>	<p>۱- از مشاهده سر بریده خصم یعنی محمد حسن خان قاجار بسیار متأثر می‌شود. دستور می‌دهد تا سر را با گلاب بشویند و با تشریفات رسمی در شاه عبدالعظیم به خاک بسپارند.</p> <p>۲- فرزند ارشد محمد حسن خان، آقا محمد خان را به حضور می‌پذیرد و با او مهر بانیها می‌کند. او و دو برادرش را به شیراز می‌برد و در بارگاه خود به صورت بسیار محترمانه‌ای با آنها رفتار می‌کند. در مجلس بزرگان او راه می‌دهد و از او نظر خواهی می‌کند و مشوق او می‌شود.</p>
<p>۳- آقا محمد خان پس از دستیابی به لطفعلی خان زند با همسرش، مریم بی‌احترامیها می‌کند و شاهزاده خانمهای خردسال تازه بالغ را به آدمهای بی‌سر پا و بی‌آبرو شوهر می‌دهد.</p> <p>۴- آقا محمد خان با آن همه احترام و مهربانی و انسانیتی که از کریم خان زند دیده بود با تمام باز ماندگان او و حتی با استخوانهای پوسیده‌اش با بی‌شرمی و دنائت و نمک‌شناسی رفتار نمود.</p> <p>۵- «بعد از شکستن حصار کرمان صد افسر از ایل افشار را نزد آقا محمد خان آوردند. اینان در روزگار کوتاه لطفعلی خان زند در کرمان نگهداری بودند. آقا محمد خان چنانکه در این‌گونه پیشامدها رسمش بود ایشان را با تجاهل نیشخند آمیز و زیرکانه‌ای به بازپرسی گرفت.</p>	<p>۳- برای تخفیف کدورتها و دشمنیها خواهر محمد حسن خان قاجار را به زنی می‌گیرد و دختر خان قاجار را به شیراز می‌آورد تا به نکاح فرزند خود در آورد.</p> <p>۴- کریم خان بعد از قتل نادر حرمت نان و نمک او را ننگه می‌داشت و به پاس آن خطه خراسان را در اختیار شاهرخ، نوۀ نادر، گذارده بود و معارض پادشاهی او نشده بود.</p> <p>۵- ناظران تاریخ درباره کریمخان چنین نوشته‌اند «شهر شیراز که کریمخان به به پایتختی برگزید، در لوای سلطنتی که شعار آن صلح بود رونق و شکفتگی داشت. از جنگهای داخلی پرهیز می‌شد. دیگر از قهر و شکنجه سخنی در میان نبود. بزرگ و کوچک عادت باجگیری را از سر به در می‌کردند... کریم خان دوست می‌داشت که پیرامون خود مردمانی نیکبخت ببیند... در عهد او نه از تعصب نشانی بود، نه از قیافه‌های غمناک و سوگوار، لطف او شامل حال همه، حتی بیگانگان و مسیحیان بود...»^{۲۴}</p>
<p>«آیا لطفعلی خان را دوست داشتید؟» - همه یکصدا پاسخ دادند «آری» - «عشق شما تا کجا می‌کشید؟» - تا پای جان او را دوست داشتیم. - «آیا همدیگر را هم دوست دارید؟» - «آری، زیرا خویشاوند و برادریم» آنگاه فرمان داد تا اسلحه افسران افشار را به ایشان پس بدهند تا با هم بجنگند و یکدیگر را بکشند. اما گفته می‌شود که هر يك از ایشان سلاح را بر روی خویش برگرداند.^{۲۵}</p>	

و کسی که جز به خود و منافع محدود فردی و احياناً گروهی خود نمی‌اندیشد هر چند از تبارهای کهن ایرانی باشد تحت تأثیر سائقه‌های فرهنگ ایران و خود بخشی از ایران است. ما مردانی چون فتحعلی شاه قاجار را آلوده به اندیشهٔ ایران می‌دانیم، اما عباس میرزا، فرزند او را، پروردهٔ فرهنگ ایران می‌بینیم. به نظر می‌رسد که خوانین قاجار بعد از آنکه به حکومت رسیدند از لحاظ فرهنگی به سرعت در فرایند ایرانی شدن افتادند و چند قرن بعد از آنکه از لحاظ سیاسی ایرانی شده بودند از نظر فرهنگی نیز ایرانی شدند.

در عصر قاجار خان‌سازی و خان‌بازی و دامن زدن به رقابتها و کشمکشهای داخلی جماعت‌های عشایری بسیار رایج بوده است. اعطای لقب خان در بوی احمد و ایلخان در بختیاری و قشقایی سوغات حکومت قاجار است. . . . ۲۶

خطوط اصلی سیاست عشایری حکومت

از پی‌گیری زندگی سیاسی و کشمکشهای داخلی طبقه خانهای بوی احمد و نیز از بررسی و تحلیل گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در شیراز و بسیاری از شواهد و قرائینی که در سفرنامه‌های نویسندگان خارجی ثبت شده است می‌توان دریافت که سیاست عشایری حکومت قاجار بر مبنای و خطوط زیر استوار بوده است:

الف- دولتی کردن خانهای عشایری و کنترل کردن جماعت‌های عشایری از طریق آنها. خان باید یا انتصابی باشد و یا مورد نظر و مورد اعتماد و پادوی حکومت. لقب خان در کوه گیلویه و ایلخان در قشقایی و بختیاری سوغات دوره قاجار است.

ب- اخذ مالیات از مردم به طور غیر مستقیم. خان یا ایلخان مالیات ایل یا ایلات یک منطقه را یا به مقاطعه برمی‌داشته است و یا حاکمان محلی مبلغ مالیات او را به طور مقطوع تعیین می‌کرده‌اند. خان باید مبلغ مورد نظر را از مردم می‌گرفته و برای حکومت می‌فرستاده است. حکومت به چند و چون وصول آن از مردم توجهی نداشته است.

این مقایسه را می‌توان با نمونه‌های بیشتری ادامه داد اما برای بیان مقصود همین چند مورد کافی می‌نماید. آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد اینست که آنان دو فرد نیستند که با هم مقایسه می‌شوند. در اینجا مقایسهٔ دو فرهنگ و دور رفتار فرهنگی مطرح است. هر یک از آنان نماینده فرهنگ ویژه‌ای است: فرهنگ ایران و فرهنگ ایران. هر چند این دو فرهنگ قریباً در کنار هم قرار گرفته‌اند اما با هم نیامیخته‌اند؛ مثل آب و روغن، در جوار هم اما از هم جدا مانده‌اند. فرهنگ ایرانی مایه‌ای قوی از جوانمردی و مروّت در خود دارد، و گرایش آن به سازندگی و آبادانی است. فرهنگ ایران مایه‌هایی از کشتار و غارت و ویرانگری با خود دارد.

خوی کشتار و غارتگری که گاه به جماعت‌های عشایری نسبت داده می‌شود از سنت‌های عشایر ایرانی نیست. ریشهٔ آن در رفتار اجتماعی اقوام مهاجم باید جستجو شود. منتقدان ممکن است بپرسند که چرا برخی از جانشینان کریم خان نمونهٔ رفتار سیاسی و اجتماعی او را نشان ندادند. پاسخ اینست که کریم خان در آغاز زندگی در فضای فرهنگی کم و بیش خالص مردم صاف و ساده‌طایفهٔ زند تنفس کرده بود اما جانشینان او در فضای سیاسی حکومتی دم زده بودند که به دلایل تاریخی قهرآلوده به فرهنگ ایران بوده است. . . .



نظریه (تئوری) فرهنگ ایران و ایران که در این کتاب عنوان شده است باید با دقت و توجه و دور از هر گونه جهت‌گیری و تعصبی مورد تفکر و تأمل و بحث و گفتگو قرار گیرد و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر و پیامدهای رفتاری آن بر جامعهٔ ملی شناخته شود. ظرافت و حساسیت مفهوم ایجاد می‌کند که در راستای منظور و مقصود نگارنده تفهیم و تعبیر شود. در این مفهوم مقوله‌هایی چون نژاد و تبار و زبان مورد نظر نیستند.

هر کس از مردم ایران با هر سابقهٔ قومی و تباری که به ایران بیندیشد و به آبادانی این سرزمین پر برکت و به تعالی و پیشرفت زندگانی مردمان آن عشق بورزد در چارچوب ارزشها و فضای فرهنگی ایران عمل می‌کند

○ هر کس از مردمان این مرز و بوم، با هر تبار و پیشینه قومی که به ایران بیندیشد و به آبرو و آبادانی این سرزمین و پیشرفت و بهروزی مردمانش عشق بورزد، در چارچوب ارزشها و فرهنگ ایرانی رفتار می کند و کسی که جز به خود و منافع فردی یا گروهی خود نمی اندیشد، هر چند از تبارهای کهن ایرانی باشد، در سایه فرهنگ ایران و خود بخشی از ایران است. ما مردانی چون فتحعلی شاه را آلوده به اندیشه انیران می دانیم، ولی فرزندش عباس میرزا را پرورده فرهنگ ایران می بینیم.

طاهر خان بویراحمدمد و شریف خان باوی به دست صادق خان آقای قاجار که نظایر فراوان داشته است نمونه ای از این رفتار سیاسی نظام حاکم است. کوتاه سخن اینکه همین قدر که خان یا ایلخانی، طریق اطاعت محض از حکومت را می پیموده است، مالیات ایل و طایفه خود را به حاکم و پیشکش های لازم را از صدر تا ذیل رد می کرده و در عین حال ابراز شخصیت و اظهار وجودی هم نمی کرده، خیال حکومت مرکزی از قلمرو او آسوده می شده است و اینکه بر سر مردم و توده های عادی چه می آید و حتی خان یا ایلخان با آنان چه رفتاری می کند و مثلاً باج و خراج را که عنوان مالیات به آن داده بوده اند با چه روشی وصول می کند مسئله ای نبوده است که دغدغه خاطری برای دارودسته حاکم باشد. انیران نباید برای ایران دل بسوزاند.

خانهای مردم گرا^{۳۰}

در دوره مورد مطالعه به خانهایی بر می خوریم که به جای پیوستن به عمال حکومت و دوشیدن مردم، با

ج- تأمین بخشی از نیروی نظامی با بیگاری گرفتن از مردان عشایری. مردان عشایری که معمولاً بر پایه سهمیه طایفه ای، توسط خان یا ایلخان بسیج می شده اند اسب و سلاح و یا حداقل سلاح خود را همراه داشته اند. آنها حقوق و مواعبی نمی گرفته اند اما مادام که در اردوی نظامی بوده اند خوراک آنها تأمین می شده است.

د- تحریک خانهای عشایری بر ضد یکدیگر و به جان هم انداختن جماعت های عشایری تا در میان آنان هیچ نیرویی پانگیرد. علاوه بر سیاست کلی حکومت مرکزی، حاکمان و والیان ایالتها هم برای گرم کردن دکان و پر کردن جیب خویش جنگ و جدال و نامنی ایجاد می کرده اند. این رفتار عمال حکومت به قدری آشکار بوده است که حتی جهانگردان و رهگذران بیگانه هم آنرا می دیده اند. «حکامی که از تهران مامور ولایات هستند رسمشان اینست که در میان قبایل و طوایف نفاق می اندازند و از این کار دو فایده می برند. یکی اینکه به دولت مرکزی تهران چنین معلوم می کنند که فلان طایفه یاغی شده و یا فلان مبلغ خرج کردیم و چقدر زحمت کشیدیم تا آنها را ایل و تابع ساختیم. دیگر اینکه در این اختلاف خودشان فایده کلی می برند و با هر طایفه ای که بر طایفه دیگر غلبه کرد، در تقسیم غنیمت شریک هستند...»^{۲۷} فریه نیز در کتاب سفرها و ماجراها در ایران (۱۸۴۵) حمله ناموجه یک فرمانده از آسواران ایرانی را به عشیرت جاف حکایت می کند و دلیل آن را چنین شرح می دهد «تا از قبل آن عشیرت ثروتمند شود و در ضمن با دادن یک گزارش دروغین به شاه بفهماند که خدمتگزاری دلیر و غیر تمند و زیرک است»^{۲۸}

ه- قلع و قمع عشایر مخالف. آقا محمدخان پس از استقرار قدرت خویش بی درنگ به خونخواهی برادرش حسینقلی خان بر سر ترکمن ها لشکر می کشد. ایل زندهم در زمان قاجار به کلی نابود می گردد. «برنامه سیاسی که وی (آقا محمدخان) برای اخلاف خود باقی گذاشت عبارت بود از تمرکز و تقویت قاجاریان و زبون کردن سایر عشایر»^{۲۹}.
و- ایجاد رعب و هراس و اختناق. کور شدن محمد

○ در دوران دگرگونیهای بزرگ فکری و سیاسی و علمی در اروپا، آنگاه که اروپاییان در جستجوی ثروت و سرزمین، دریاها و خشکیهای جهان را درمی نوردیدند، انگلیسیان شبه قاره هند را دور زده و از جنوب به سوی ایران می خزیدند، فرانسویان در هند و چین و افریقا جای پا باز می کردند و دولت روسیه تزاری می کوشید از نمد غنایم «دوران استعمار» کلاهی برگیرد، همه تلاش سیاسی و هنر نظامی «پادشاه گیتی ستان» آن بود که بر سر بختیارها و قشقایها و بویراحمدها و... لشکر بکشد تا «خراج عقب مانده» را از آنها بستاند.

ایل و تبار خود همردی می کرده اند. محمد تقی خان چهارلنگ بختیاری یکی از آنها است.^{۳۱} او در زمان فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار می زیسته است. در آثار نویسندگان و تاریخ نویسان ایرانی شرح مبسوطی از او نداریم. از لابه لای آنچه شاهان بیگانه درباره او نوشته اند چهره مردی ترسیم می شود که شجاع و آزاده و هوشمند است. او را به صورت مرد مقتدری معرفی می کنند که طایفه های چهارلنگ را متحد ساخته و بر حکومت وقت شوریده و از دادن مالیات (باج و خراج) سرباز زده است. عمال حکومت و میرزا بنویسهای وابسته به آن هیچ گاه نگفته اند که اشخاصی چون محمد تقی خان چرا یاغی می شوند. از نوشته های لیارد^{۳۲} که خلاصه آن در تاریخ بختیاری سردار اسعد آمده است برمی آید که او از جور حکومت و عمال ستمکار آن و از سنگینی باج و خراج حکومتی به ستوه آمده بوده است. از محمد تقی خان «باج و خراج» زیادی می خواسته اند و رشته های پیوند و علاقه او به طایفه های زیر نفوذش

بیشتر از آن بوده است که به آسانی بتواند خراج سنگین را بر آنان تحمیل نماید. بخشهایی از نقل قولهای لیارد از محمد تقی خان نکات و اطلاعات پر معنا و جالبی دربر دارد: «من محض آسودگی ایل و اتباع خود یاغی دولت به شمار آمدم. حالا هم تا معتمدالدوله ضامن معتبری ندهد نزد او نخواهم رفت... پس از آن بنا کرد به فحش دادن به دولت و امان و وزرا که از روی حسد آخر الامر ایران را خراب می نمایند و نمی خواهند مرد قابلی در ایران یافت شود و ابداً به ترقی احدی راضی نیستند. چون من به طایفه خود مقتدر هستم اسباب تمامی^{۳۳} مرا فراهم آورده اند. و تأسف می خورد که چرا گوش به حرف برادر داده و این خواجه بدذات^{۳۴} را مانع نشده است که از این کوههای سخت بالا بیاید...»

در جایی دیگر به نقل از لیارد روایتی آمده است که تصویر روشنی از مناسبات حکومت و مردم و دشواری وضع مردم در این مناسبات به دست می دهد: «... از اصفهان نوشته جات رسید که معتمدالدوله در تدارک قشون می باشد... محمد تقی خان به خیال فرورفت و با نزدیکان خود در جنگ و صلح مشورت نمود. رای دادند که صلح نماید و معتمدالدوله را به بختیاری وارد ساخته هر قدر ممکن است از طوایف پول گرفته به او بدهد تا دیگ طمع او فروکش نماید...»^{۳۵}

سرگذشت غم انگیز محمد تقی خان بختیاری و رفتار سراسر خدعه و فریب و نیرنگ منوچهر خان معتمدالدوله والی لرستان و خوزستان با او بسی شنیدنی و تامل کردنی است. این رویارویی دوفرد نیست، رویارویی دو فرهنگ است: ایران و انیران.

در اینجا وارد جزئیات کشمکشهای معتمدالدوله و محمد تقی خان نمی شویم، چه سخن به دراز می کشد. تنها به یکی از خدعه های او اشارتی می رود تا «حدیث مفصل از این مجمل» خوانده شود. معتمدالدوله با قشون دولتی خود در شوشتر مستقر شده است و محمد تقی خان با ایل و تبار عشایری خود در قلعه تل آرایش دفاعی گرفته است و به قول و قرار حاکم دولتی بی اعتماد و بدگمان است. معتمدالدوله قسم نامه ای

عشایر و مالیات

نخست باید بر این نکته تاکید شود که آنچه از مردم به‌ویژه از عشایر به عنوان مالیات گرفته می‌شده است به مفهوم حقیقی خود مالیات نبوده بلکه نوعی باج و خراج بوده است. مفهوم مالیات این است که دولت به منظور تأمین هزینه خدماتی که برای مردم انجام می‌دهد از آنان وجوهی دریافت نماید. به بیان دیگر در منطق مالیاتی دولت مکلف به دادن خدماتی برای مردم است (خدمات امنیتی، قضایی، آموزشی، بهداشتی، عمرانی، و غیره). اما باجگیر و خراجگیر هیچ تکلیفی در برابر باجده و خراجگذار احساس نمی‌کند و خراجگذار هم انتظاری جز دفع شر او ندارد. حکومت قاجار به تبع ذهنیت و سنتهای «ایلخانی» خود از مردم باج و خراج می‌خواست است و لو با سرپوش الفاظی چون پیشکش و مالیات.^{۴۰}

در آن عصر دگرگونی و تغییر، در آن عصر تحولات عظیم فکری و سیاسی و علمی و فنی در قاره اروپا، آنگاه که اروپائیان در جستجوی سرزمین و ثروت در دریاها و خشکیهای عالم به حرکت در آمده بودند، انگلیسیان شبه‌قاره هند را دور زده و از جنوب به جانب ایران می‌خزیدند، فرانسویان در هند و چین و آفریقا مستقر می‌شدند، اروپائیان قاره آباد جدید را تصاحب کرده و در آن دولتها و ملت‌های جدیدی تأسیس می‌کردند، و محافل سیاسی و نظامی رژیم تزاری در پی آن بودند که از نمد غنایم «عصر استعمار» کلاهی برگیرند، تمام هم سیاسی و هنر نظامی «پادشاه گیتی ستان»^{۴۱} این بود که بر سر بختیارها و قشقائیه‌ها و بویراحمدها و دیگر جماعت‌های عشایری ایران لشکر بکشد تا «خراج عقب مانده» را از آنها بستاند.

یکی از موضوعات عمده‌ای که در گزارش‌های منظم خفیه‌نویسان انگلیس در شیراز، به مدت ۳۳ سال همیشه تکرار می‌شود، موضوع مالیات و کشمکش دولت با خانها و ایلخانها و ایلگی‌های قشقایی برای وصول آن است. «کدخدایان قشقایی را تماماً به شیراز

برای محمدتقی خان می‌فرستد که فرزند خود حسینقلی و فرزند برادرش را به عنوان نشانه حسن نیت نزد او بفرستد تا سرزمین بختیاری را ترک کند و به اصفهان برود. صحنه اعزام این دو نوجوان از قلعه تل به شوشتر یک تراژدی انسانی هیجان‌انگیز است. لیارد و اکنش غم‌انگیز پدر و مادر کودکی را که تازه به مرز نوجوانی پا گذاشته است شرح می‌دهد و ورود او را به مقر معتمدالدوله ترسیم می‌نماید: «نوجوانی شجاع و خوش سیما، سوار بر مادپانی عربی نژاد، لباس لری بر تن (جبهه درازی دربر و شلواری ابریشمی برپا)، کیسه کمری به میان بسته، و طپانچه درازی به کمر داشت، سپری به دوش افکنده و شمشیر جواهر نشان بغل اسب خود بسته و تفنگ کوتاهی به قاش زین استوار کرده...»

معتمدالدوله بچه‌ها را به گروگان می‌گیرد و قسم خود را زیر پا می‌نهد. مدتی بعد با خدعه قسم‌نامه، خود محمدتقی خان را به دام می‌اندازد.^{۳۶} او را و فرزندان شجاع و خانواده اصیل و شریف او را به نیرنگ به دام انداختند، به خواری به دار الحکومه^{۳۷} آوردند و در حبس و تبعید نگه داشتند و با این نابخردیه‌ها و سیه‌کاری و تبه‌کاریها کشور را از مردان کار دیده تهی ساختند و ایران را بر باد دادند.^{۳۸}

جالب است که در مقابله با محمدتقی خان هم از همان سیاست و تاکتیک همیشگی و تکراری عمال حکومت که بسیج گروهی بر ضد گروه دیگر باشد استفاده شده است. و این می‌رساند که الگوی رفتار سیاسی حکومت با جماعت‌های عشایری در همه جا یکسان بوده است. «محمدتقی خان به قلعه تل کوچ کرد. در این وقت منوچهر خان به تجهیز لشکر و سپاه پرداخت و بفرمود تا از قبایل هفت لنگ بختیاری مردان رزم آزمای کاری انجمن شوند. کلبعلی خان و جعفرقلی خان پسر اسدخان بختیاری با مردم خود بر رسیدند... علی همت خان و مهدی قلی خان و دیگر سران بختیاری باللشکرهای ساخته و پرداخته گرد آمدند».^{۳۹}

ساده و اندک خود را خود تهیه می کرده اند و به ویژه در زاگرس میانی، مردمان عادی به جای نان بیشتر از بلوط تغذیه می کرده اند.^{۴۶}

این باج و خراج به چه مصرفی می رسیده است؟ پاسخ به کوتاه سخن آن است که به مصرف زندگی تجملی مفتخواران دستگاه حاکمه و وابستگان و نوکران و چاکران آنها.

مثلاً گویا فتحعلی شاه ۸۵ زن داشته است که تماماً از خزانه شاهی مقرر می گرفتند. زندهای درجه اول ماهی ۷۵۰ تومان، درجه دوم از ۵۰۰ تا ۲۰۰ تومان، و صیغه های درجه سوم از ۱۰۰ تا ۱۵۰ تومان، و دخترهای بزرگ شاه، سالی ۴۰۰۰ تومان^{۴۷} و این مشتی است نمونه خروار.

گریزی به قشقایی

این تنها در کوه گیلویه و بختیاری نبوده که سیاست عشایری حکومت ایران بر پایه ستم و خدعه و تزویر و نیرنگ استوار بوده است.

هر جا که جای پای سیاست و رفتار سیاسی حکومت را پیدا می کنیم «آسمان را به همین رنگ می بینیم». توطئه ناجوانمردانه «فرمانفرمای مملکت فارس» و خدعه عوامل و ایادی او را بر ضد مرتضی قلی خان ایلیگی قشقایی در سال ۱۲۴۹ هجری قمری از قول فسائی نویسنده فارسنامه می شنویم: «در اواسط فصل زمستان... نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس در اندیشه قلع و قمع خوانین قشقایی که در باطن دست توسلی به دامن حضرت ولیعهد ثانی^{۴۸} داشتند افتاد. آقا باباخان مازندرانی سردار را با صد نفر سوار ملازم شیرازی و نوری مامور این امر فرمود و ارقام به افتخار خوانین گرمسیرات که از سوء سلوک ایلات رنجیده خاطر بودند صادر گردید و به ظاهر برای نظم نواحی گله دار و بنادر علویه و طاهری و کنگان از شیراز حرکت نمود و چون وارد صحرای قیر و کارزین گردید در قلعه پیرگان... که بروج و بارویی محکم

حاضر کرده اند با داراب خان ایلیگی که باقی پارساله را دریافت کنند و قرار و مدار سال نورا بگذارند...»^{۴۹} و یا «حاجی نصرالله خان ایلیخانی ایلات قشقایی به شهر آمده مشغول حساب پرداختن است. از قراری که حساب او را کرده اند باقی حساب او دوازده سیزده هزار تومان نقد و چهل و پنج هزار من گندم بده دارند، پسرش هنوز هم در حبس است. حکومت جمیع حواسش مصروف جمع آوری بقایای خود است»^{۴۳} و یا «شیخ الاسلام قریب هزار تومان باقی مالیات داشت، اسباب هتک آبرو و بی احترامی آنقدر به او وارد آوردند که ملک خود را فروخته مالیات داد، حتی اینکه چند شبانه روز سر باز و بالابان در خانه مشارالیه ریخته بودند و طبل می زدند. تا به حال در هیچ حکومتی چنین حرکات ناشایست نسبت به این جور اشخاص صادر نشده بود»^{۴۴}.

«توبت احتشام الدوله که حکومت محال کوه گیلویه را ده ساله اعلیحضرت پادشاهی به او داده بودند... تا سنه ماضیه دو سال بود که در آنجا حکومت می نموده، و از قرار مسموع در این دو سال مبلغ سه چهار هزار تومان هم ضرر نموده و از کیسه خود به دیوان داده است. و نیز قریب دو سه هزار تومان هم در کوه گیلویه مخارج از خود نموده است که آباد نماید. هذه السنه معظم الیه را معزول و نصیر الملک را به جای او منصوب نمودند» و در جایی دیگر چنین گزارش شده است: «باقرخان سرهنگ سواره افشار مامور شد و رفت جلو ایل قشقایی را نگذارد ایل حرکت نماید تا حساب مالیاتی و بده خود را بپردازند»^{۴۵}.

فشار برای مالیات در سراسر ایران بر تمام مردم و از جمله بر جماعت های عشایر به طور مداوم وجود داشته است.

حال ببینیم این مالیات یا در حقیقت باج و خراج از که گرفته می شده است؟ از مردمی گرفته می شده است که در کوهها و بیابانها با نهایت سادگی و با سطح معیشت بسیار پایینی زندگی می کرده اند و تقریباً از هیچ نوع خدمات دولتی برخوردار نبوده اند؛ مردمی که مایحتاج

○ در دوران قاجار، مالیات یا در حقیقت باج و خراج بیشتر از چه کسانی گرفته می شد؟ از مردمانی تهیدست و ساده زیست و پراکنده در کوهها و بیابانها که نیازهای ناچیزشان را خود برمی آوردند و چه بسا از هر گونه خدمات دولتی بی بهره بودند؛ و به چه مصرفی می رسید؟ به مصرف زندگی تجملی مفتخواران در دستگاه حاکم و نوکران و چاکران و زورگویان وابسته به دربار و دولت.

صفویان به این طرف این نظر را تأیید نمی کنند. این پندار نه تنها در محافل سیاسی و اداری کشور شایع بوده است بلکه در نوشته های محققین خارجی نیز انعکاس یافته است و از گرایش به تشکل در برابر قدرت سیاسی دولت حاکم سخن رفته است. گارث ویت در اثر جدید تحقیقی خود با عنوان خانها و شاهان (خوانین و سلاطین) می گوید که قدرت اداری و نظامی حکومت در مناطق ایلی عامل گرایش جماعت های عشایری به تشکیل اتحادیه های طایفه ای است تا منافع خود را در برابر قدرت حکومت حفظ کنند.^{۵۱} نظر گارث ویت نه تنها با روند تحولات سیاسی قریب های اخیر ایران وفق نمی دهد بلکه به نظر می رسد که واقعیت درست عکس آن باشد. دست کم از عصر صفویه به این طرف دیده نشده است که عشایر ایران بر ضد حکومت و نظام سیاسی مستقر کشور به پا خاسته باشند. برعکس به پا خاستن قدرتهای عشایری با انحطاط و پاشیدگی قدرت حکومت مرکزی مقارن بوده است. آنگاه که کشور بر اثر ضعف و زوال قدرت مرکزی در آستانه هرج و مرج قرار می گرفته است قدرتهای عشایری برای رفع خطر از خود و اعاده نظم و قدرت سیاسی به مملکت، جنبش های سیاسی و نظامی برپا می کرده اند.

عشایر غلزی ساکن افغانستان کنونی، که در زمان صفویه از عشایر ایرانی بودند، زمانی برای در دست

داشت و خانه نشین کریم خان بید شهری بود نزول نمود... و گماشته زبان دانی^{۴۹} را خدمت مرتضی قلی خان ایل بیگی که دو سه فرسخی قلعه پرگان قشلاق داشت فرستاده پیغام داد که با قرب جوار و خلوص نیت، دریغ است که ملاقاتی واقع نگردد و مراتب را به کریم خان که در باطن از دشمنان ایل بیگی بود و به ظاهر خدمتگذاری می نمود گفت و معادل دو بست تفنگچی بید شهری را در پنهانی آورده و در بروج قلعه پرگان مخفی داشتند و ایل بیگی که از فرط غرور هیچکس را مرد میدان خود نمی دانست با چهل نفر سوار وارد قلعه پرگان گردید و بعد از ساعتی رقم نواب فرمانفرما را در گرفتاری او اظهار داشت و ایل بیگی چون خط رقم را خواند به آقا باباخان گفت: نبندد مرا دست چرخ بلند. اگر ملاحظه حق آشنایی تو را نداشتم به يك مشت مغز سرت را پریشان می نمودم و از جای برخاست و چون از خانه درآمد از برج و بارو گلوله بر او ریختند و چندین نفر از همراهان او را کشتند و چون وارد کرباس دروازه که بسته و مفل بود گردید تفنگچیان سقف کرباس را سوراخ کرده مانند باران گلوله بر آنها باریدند و خسرو نام غلام سیاه، خود را و فایه او نمود و کشته شد پس گلوله به ران ایل بیگی رسید... و تمام همراهان او کشته شدند و ایل بیگی زخم دار را گرفته زنجیر بر گردنش گذاشته و... الی آخر و نواب (فرمانفرما) فرزند ارجمند خود نواب امامقلی میرزا را مامور داشته به خانه محمدعلی خان ایلخانی رفته او را و میرزا قاسم خان خلیج داماد او را گرفته به حضور نواب فرمانفرما رسیدند و فوراً میرزا قاسم خان را از حلیه بصر عاری داشتند و خانه ایلخانی را غارت نمودند و... ایلخانی را در زنجیر محبوس داشتند... آری چنین بوده است رفتار سیاسی انیران از منصور تا فتحعلی شاه.^{۵۰}

قدرت حکومت و قدرتهای عشایری

تصوری وجود دارد که جماعت های عشایری تهدیدی بر قدرت حکومتها بوده اند. رویدادها و حرکتهای سیاسی عشایر در قریب های اخیر به ویژه از دوره

مرکزی قوی بوده و حضور سیاسی آن در سراسر کشور احساس می شده است، اکثر جماعت‌های عشایری در مسیر وفاداری و اطاعت حرکت می کرده‌اند. اما وقتی که روزگار سلسله‌ای به سر می آمده و قدرت سیاسی مرکزی فساد و زوال می پذیرفته، و در کشور خلأ سیاسی پدید می آمده است، رهبران گروه‌ها و جماعت‌های عشایری نیرومند برای به دست گرفتن قدرت کامل سیاسی می کوشیده‌اند.

نمونه کامل و بارز این پدیده سیاسی را بعد از قتل نادر شاه افشار می بینیم که کریم خان زند و آزادخان افغان، و محمدحسن خان قاجار و علیمردان خان بختیاری برای پر کردن جای خالی نادر به پا می خیزند. داستان کوشش‌ها و نبردهایی که سران ایلی، در دوره‌های خلأ و فترت سیاسی، برای رسیدن به بالاترین سطح قدرت سیاسی انجام می داده‌اند توسط تاریخ‌نویسان نقل شده، اما در این مورد، تا جایی که نگارنده می داند هیچ تحلیلی به عمل نیامده است. هیچ کس نپرسیده که چرا هر سردار و سر کرده‌ای که می توانسته نیرویی شبه نظامی از میان مردمان عشایری گرد آورد، به رغم مخاطرات بسیار، برای شاه شدن و نه چیزی کمتر از آن می کوشیده است. پاسخ ممکن است بدیهی به نظر برسد: قدرت سیاسی جاذبه دارد. این پاسخ به طور کلی درست است اما تحلیل را می توان به سطوح جزئی تر و ظریفتر کشاند. آیا جاذبه قدرت سیاسی در همه فرهنگ‌ها و همه جوامع و در هر زمان و مکانی یکسان است؟ پاسخ بدون شک منفی است.

فرضیه نگارنده آن است که این عطش سیراب نشدنی سران عشایر برای قبضه کردن قدرت مطلقه و سائقه غیر عادی و نیرومندی که در این رهگذر مشاهده می شود ناشی از احساس نایمندی در جامعه بی قانون است. انسانها، وقتی که از حمایت قانون، قانونی که همه را یکسان دربرگیرد و بدون تبعیض اجرا گردد، محروم باشند، ناچارند زوری به دست آورند تا در پناه آن احساس امنیت کنند. به همین سبب است که وقتی

می توان گفت که عطش سیراب نشدنی خانها و سران عشایر برای به دست گرفتن قدرت مطلقه، بویژه در دوران قاجار و انگیزه غیر عادی و نیرومندی که در این رهگذر وجود داشته، برخاسته از احساس نایمندی در جامعه بی قانون بوده است. هر کس هنگامی که از پشتیبانی قانون، قانونی که همگان را یکسان دربرگیرد و به درستی و بی تبعیض به اجرا درآید بی بهره باشد، ناگزیر می کوشد زوری به دست آورد تا در پناه آن احساس امنیت کند؛ زیرا در جامعه بی اصول و بی قانون، تنها کسانی و گروه‌هایی که قدرت سیاسی را به دست دارند، احساس آزادی و امنیت می کنند.

گرفتن قدرت اقدام کردند که نظام سیاسی کشور از درون پوسیده و در عمل فروپاشیده بود و حضور سیاسی حکومت به شکلی که مقتضای زمان باشد در اطراف و اکناف ایران احساس نمی شد. سیاستهای اجتماعی کوتاه‌بینانه صفویان کشور را به تفرقه کشانده بود.

نادر و نیروهای عشایری او وقتی وارد صحنه می شوند که سازمان سیاسی صفویان فروپاشیده و جای خود را به اغتشاش و هرج و مرج کامل داده است و نیروهای روسیه و عثمانی از شمال و شمال غرب با هجومی تجاوز کارانه وارد کشور شده‌اند.

کریم خان زند آنگاه برای به دست گرفتن قدرت اقدام می کند که زندگی نادر و حکومت او به پایان رسیده و در کشور خلأ سیاسی پدید آمده است.

انگیزه سیاسی عشایر برای دست یافتن به قدرت

سیاسی

چنان که اشاره شد مادام که پایه‌های قدرت حکومت

عشایر و غارتگری

در دوران قاجار خبرها و گزارشهای بسیار از غارتگری عشایر به جا مانده است. این خبرها و گزارشها و نیز داستانها و روایتی که در کتابها آمده، در ذهن مردمان غیر عشایری و به ویژه نخبگان شهری تصویر ترسناکی از این مردم به وجود آورده است که منشاء پیشداوریها و سرچشمه سوء تفاهمهای زیادی بوده است. چپاول و دزدی و غارتگری با هر محمل و توجیهی که انجام گیرد ناپسند است اما توضیحاتی لازم است تا تصویری که در این باره وجود دارد راه مبالغه نیمماید و از واقعیت فراتر نرود:

الف- دزدی يك تبه کاری اجتماعی است که به جماعت‌های عشایری منحصر نمی‌گردد بلکه جماعت‌های شهری نیز به اشکال مختلف بدان آلوده‌اند. اما کردار ناپسند تنی چند از مردم شهر نشین به تمام شهر نشینان تعمیم داده نمی‌شود، در حالی که در مورد دیگر عمل ناروای چند مرد عشایری به يك ایل یا طایفه تعمیم داده شده است. دلیل این امر آن است که جامعه شهری جامعه‌ای مرئی است اما جامعه عشایری جامعه‌ای نامرئی است. اگر در قلمرو زیست ایل یا طایفه‌ای چند نفر راهزنی کنند این عمل در خارج آن محدوده به نام تمام آن ایل یا طایفه تمام می‌شود و می‌گویند بختیارها یا قشقائیا یا حتی بلوچها و حال آنکه در میان همه آن طایفه‌ها اکثریت با مردمان شریف و درستکار است.

ب- از این نظر، در جامعه عشایری، همه طایفه‌ها رفتار یکسانی ندارند. پاره‌ی طایفه‌ها عموماً مردمی درستکار و زحمتکش و با تقوا هستند. در برخی از طایفه‌ها فقط تنی چند هستند که ارزشهای اجتماعی جامعه را نقض می‌کنند. البته تیره‌ها و گروه‌های کوچکی بوده‌اند که اکثراً چنین گرایش رفتاری داشته‌اند. به هر حال این رفتار به هیچ وجه قابل تعمیم نیست.

عمر سیاسی سلسله‌ای به آخر می‌رسیده است، برای بر کردن خلأ سیاسی که در پی آن ایجاد می‌شده، بین گروه‌های عشایری مختلف کشمکشهای سختی در می‌گرفته است و همه برای رسیدن به بالاترین سطح قدرت سیاسی به رقابت می‌پرداخته‌اند. این تلاش نیروی محرکه خود را از دو انگیزه مختلف می‌گرفته است: انگیزه نیل به قدرت سیاسی تا آن حد که در شرایط طبیعی، هر انسانی می‌تواند داشته باشد و انگیزه رسیدن به امنیت و آزادی که این انگیزه در جامعه بی‌قانون نیرومندتر است؛ چه در جامعه بی‌قانون تنها گروهی که قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد احساس امنیت و آزادی می‌کند. آزادی و امنیت دیگران همیشه در معرض تهدید است و حقوق سیاسی و اجتماعی آنان یا در هوا است. البته از این نکته نیز غافل نیستیم که در جامعه ما در روزگاری که مورد بحث است سنت سیاسی دیگری برای جابه‌جایی قدرت وجود نداشته است. اما در اینجا تاکید بیشتر ما بر یافتن ریشه تنش‌ها و طغیانهای سیاسی و اجتماعی در جامعه بی‌قانون است. این مقوله پژوهشهای عمیق و وسیعی را می‌طلبد و یافته‌های آن می‌تواند برای امروز و فردای ما کاربردهای عملی ارزنده‌ای داشته باشد.

شورش و یاغیگری

بدگمانی دیگری که نسبت به جماعت‌های عشایری بر اذهان نشسته است شورش‌های عشایری است. در اینجا بدون اینکه وارد تفصیل امر شویم به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که شورش‌های عشایری همیشه واکنش این مردم آزاده در برابر زورگویی و کردارهای ناروای حکومتها یا عوامل و ماموران آن بوده است. دست کم در دوران مورد مطالعه به هیچ موردی بر نمی‌خوریم که آنان بر ضد حکومتی ملی و دارای رفتار منطقی به قیام یا شورش دست زده باشند. پاره‌ی از حرکتهای محدود که نتیجه تحریکات و دسیسه‌های سیاسی داخلی و خارجی بوده است از شمول این داوری مستثنی است.

پانوشتها

- بیست و سوم.
۱۶. یا شاید سنتزی از آن به جا مانده است.
۱۷. ایران = غیر ایرانی. نا ایرانی
۱۸. «اهورا» خدای «جان» است
۱۹. خواننده عزیز توجه داشته باشد که ما از دو فرهنگ سخن می‌گوییم نه از دو نوع انسان. مردمان امروز ایران همه ایرانی هستند و هیچ ضابطه‌ای برای جدا کردن این از آن وجود ندارد.
۲۰. مردی که وقتی شهری را می‌گشاید مبشر آزادی و آزادی می‌شود. در بابل قومی اسیر را آزاد می‌سازد و در مصر گاو آیس را که مورد احترام مردم است محترم می‌شمارد.
۲۱. آغا محمد خان قاجار صص ۲۴۷-۵۱
۲۲. روضه الصفا ص. ۱۹۱
۲۳. زییمان بگردند و از راستی گرامی شود کزی و کاستی فردوسی
۲۴. امینه پاکروان. آغا محمد خان قاجار، ص ۲۳
۲۵. همان، ص ۲۱
۲۶. اولین ایلخان انتصابی قشقایی جانی خان بوده است که از طرف فتحعلیشاه قاجار به منصب ایلخانی منصوب شده است ۱۲۳۴ قمری ر. ف. به فارسنامه ناصری ۲۶۷ اولین ایلخان بختیاری حسینقلی خان بوده است که این عنوان را از ناصرالدین شاه گرفته است. Garthwaite
۲۷. باین و هوسه. سفرنامه جنوب ایران (۱۸۸۵). ترجمه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۹۴
۲۸. به نقل از نیکیتین. کردو کردستان. ترجمه محمد قاضی.
۲۹. پاول هورن (Paul Horn) تاریخ مختصر ایران، ترجمه رضازاده شفق، ص ۱۱۴
۳۰. «عیب (او) جمله بگفتی هنرش نیز بگوی.»
۳۱. نمونه‌های محمد تقی خان باید بین تمام عشایر پدید آمده باشند اما به برکت کتاب لیارد انگلیسی چهره او برای ما ترسیم شده است، دلیل انتخاب محمد تقی خان همین وجود اطلاعاتی است که به ما رسیده است.
32. Sir Henry Layard, Early Adventures in Persia, Susiana and Babylonia
۳۳. نابودی
۳۴. منظور معتمدالدوله والی لرستان و خوزستان است.
۳۵. سفرنامه لیارد، ترجمه مه‌راب امیری، انتشارات وجد
۱. نمونه‌های بارز: افشار، زند و قاجار
۲. هفت ایل یا طایفه، استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو، ذوالقدر، افشار، و قاجار در عصر صفویه این طایفه‌ها را قزلباش می‌گفته‌اند که نویسندگان معاصر به «سرخ سر» ترجمه کرده‌اند و شاید بهتر باشد که کلاه سرخ‌ها را معادل قزلباش بگیریم.
۳. مثل قاجار، در زمان فتحعلی خان و محمد حسن خان قاجار، جد و پدر آقا محمد خان.
۴. بختیارها، قشقاییها، بویراحمدی‌ها و بسیاری از واکنشهای پراکنده عشایری در سراسر ایران.
۵. ژنرال سربرسی سایکس نویسنده تاریخ ایران معتقد است که یکی از علت‌های شکست ایرانیان از روسها در جنگ‌های ایران و روس این بود که ارتش ایران تحت تأثیر تحولات نظامی جهان از انگای خود بر نیروهای عشایری کاسته و سعی کرده بود از الگوی نظامی کشورهای اروپایی تقلید کند، در حالی که ظرفیت و تجربه و دانش این نوع سازماندهی را نداشت. «قدرت نظامی ایران همیشه اوقات در سواران عشایر و ایلات واقع شده که به واسطه سرعت و فرزی حرکت خود می‌توانستند در اطراف یک نیروی منظم دشمن در صحرا حلقه زده و به دستجات کوچک لشکریان سواره پیاپی حمله می‌بردند و از دسترس پیاده نظام کند حرکت، خود را دور نگه می‌داشتند. به وسیله همین نیروها بود که نادر شاه پس از مغلوب ساختن ترکها بوسیله حملات مشعشع به سوی دهلی راند...»
- ژنرال سربرسی سایکس. تاریخ ایران. ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی. جلد دوم ص ۴۵۳.
6. attitude
7. militia
۸. افغانستان در آن روزگار یکی از ایالت‌های ایران بوده است.
۹. جواد صفی نژاد. جمعیت عشایری ایران از عصر صفوی تا انقلاب اسلامی.
۱۰. همان.
11. Kay
۱۲. در این اسامی پیشوند «کی» باید جدا نوشته شود.
۱۳. لهراسب
۱۴. ر. ف. به عنایت‌الله رضا. ایران و ترکان در زمان ساسانیان، ص ۶۸
۱۵. ابن خلدون. مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی، فصل

- ۱۳۶۷ ص ۱۴۱. لیارد می نویسد که معتمدالدوله ۱۰۰۰۰ تومان معادل ۵۰۰۰ لیره استرلینگ مالیات عقب مانده از محمد تقی خان مطالبه کرده است که ۳۰۰۰ تومان آن به خزانه شخصی شاه، ۳۰۰۰ تومان به خزانه عمومی دولت واریز می گردیده و بقیه را خود معتمدالدوله تصاحب می کرده است.
۳۶. گویی که این احوال را فردوسی در جام جهان نمای اندیشه تابناک خود می دیده است:
- که چندان به سوگند پیمان کند زبان را به خوبی گروگان کند
چو گرد آورد مردم کینه جوی بتابد ز پیمان و سوگند روی
تهران. ۳۷
۳۸. زندگی سیاسی و اجتماعی محمد تقی خان چارلنگ بختیاری تراژدی بزرگی است. نمایشنامه نویسان و فیلمسازان باید از آن بهره گیرند. شکسپیری باید تا اثری قویتر از مکبث پدید آید.
۳۹. محمد تقی خان در مظان اتهام همکاری با انگلیسیان است. اما در این رابطه با این اتهام، شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه او تحلیل شده است.
۴۰. . . . از قرار مذکور پسران فتحعلی خان لاری راضی به سی هزار تومان پیشکش به اعلیحضرت همایون شده اند ولی اعلیحضرت همایونی قبول نفرموده اند، یکصد هزار تومان و اضافه تر می خواهند. وقایع اتفاقیه سال ۱۳۱۲ قمری (۱۸۹۴ میلادی). وقایع اتفاقیه. ص ۴۷۴
۴۱. به تعبیر نویسنده روضه الصفا.
۴۲. از وقایع سال ۱۳۰۱ (۱۸۸۴) وقایع اتفاقیه
۴۳. از وقایع سال ۱۳۱۱ (۱۸۹۴) وقایع اتفاقیه
۴۴. از وقایع سال ۱۳۱۱ (۱۸۹۴) وقایع اتفاقیه
۴۵. از وقایع سال ۱۲۹۷ وقایع اتفاقیه
۴۶. دُر دنگه مده دولت دنیا ز خومونه
سالی که بلیطایه گرن عیش لرونه
دخترم سرو و صدامکن (یا گریه مکن) که دولت دنیا را داریم.
سالی که بلوطها بار بدهند سال عیش و شادی مردمان لر است.
۴۷. هزار فامیل، ص ۲۴۸
۴۸. منظور محمد میرزا فرزند عباس میرزا است که در همین سال محمد شاه شد.
۴۹. منظور کسی است که ترکی می دانسته است.
۵۰. «ما ساده دل و ساده اندیش و نافرقتار، با دشمن دست دوستی می دادیم و دست دشمن را می فشردیم و دشمن به نشانه از پیش ساخته دست می کوفت و بر ما می تازید و خون ما می ریخت» دکتر وحیدی. آوای زنگوله ها. اشاره نویسنده به توطئه قتل ابومسلم خراسانی است به دست منصور خلیفه عباسی.
51. Gene. Garthwaite - Khans and shahs - cambridge University Press 1983 p.5